

در داستان های ایران و اساطیر باستان ، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که برنیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند ، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت ، ضحاک برافراشت. درفشی که پشتیبان آن ، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود. ضحاک ، معرب اژی دهاک (=ژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرشش چشم» ، دیوزاد و مایه آسب آدمیان و فتنه و فساد . به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، راکه مردی پاکدین بود، از پا در می آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد . سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بردوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود . پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران ، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است . ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد . به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهتر زادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد . در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث .

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست . فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی: اساطیر: جمع اسطوره، افسانه‌ها و قصه‌ها / اتحاد: یک پارچگی، یکی شدن / درفش: پرچم / معرب: عربی شده / مظهر: نشانه، محل ظهور / خوی: اخلاق / ابلیس: شیطان و اهریمن / خوالیگر: آشپز، طبخ (خاللیگر تلفظ درست آن است) / چالاک: زرنگ و سریع، جلد / خورش: غذا / علاج: مداوا، درمان / فرزانه: دانشمند، حکیم / کِهتر: خردتر، خردسال‌تر، زبردست / مهتر زادگان: بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان: دفتر محاسبه، محل وزارت، خزانه داری / تجسم: تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد: ظلم و ستم / خبیث: ناپاک / بیداد پیشه: ستمگر و ظالم /

قلمرو زبانی: کنایه: برافراشتن درفش ضد کسی: کنایه از قیام کردن علیه کسی / از پا در آوردن کنایه از کشتن و هلاک کردن / روزهای سیاه کنایه از روزگار پر از ظلم و ستم

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده، مرکب (شهر/یار)

قلمرو ادبی: جهان: مجاز / هزار مجاز از تعداد زیاد

قلمرو فکری: وقتی ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید

۲- نهان گشت کردار فرزنانگان / پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: فرزنانگان: دانایان و خوبان / پراکنده: غیر ساده و ندی (پراکند/ه) / دیوانگان: وندی (دیوانه / ان) (گ: واج میاجی)

قلمرو ادبی: کنایه: «پراکنده شد» کنایه از «مشهور شد». دیوانگان: ایهام: الف: دیوانه‌ها ب: طرفداران ضحاک

تضاد: نهان و پنهان - فرزنانگان و دیوانگان

قلمرو فکری: راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان‌های ظالم و دیو صفت مشهور شدند.

۳- هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی: خوار: پست، زبون (ارزش‌آملایی زیادی دارد) / جادویی: جادوگری / ارجمند: شایسته، با ارزش

گزند: آسیب، آفت / آشکارا: غیر ساده و ندی (آشکارا + ا) راستی: غیر ساده و ندی / در جمله‌های «جادویی ارجمند»، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است. / مسندها: خوار - ارجمند - نهان - آشکار

قلمرو ادبی: تضاد: «هنر/جادویی» «نهان/آشکارا» «خوار/ارجمند» و «راستی/گزند»

قلمرو فکری: هنر و فضیلت از بین رفت، کارهای نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد، تباهی همه جا را فرا گرفت.

۴- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدهافش به تنگی فراز
قلمرو زبانی: برآمد: سپری شد / روزگار: وندی اژدها فش: مانند اژدها منظور «ضحاک» است /
 تنگی: سختی

قلمرو فکری: مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک مردم را در سختی و رنج بیشتر قرار می داد

۵- چنان بُد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب
قلمرو زبانی: را: فک اضافه / گشادی: گشاده شدن، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو ادبی: لب گشاد کنایه از سخن گفتن
قلمرو فکری: روز و شب، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد.

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی گُند پشت راست
قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)
قلمرو ادبی: کنایه: پشت راست کردن: به آسودگی و سرافرازی زیستن.
قلمرو فکری: از هر کشوری بزرگان را دعوت کرد تا (بامشورت کردن با آنها) با آسودگی پادشاهی کند.

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پره‌نر با گهر بخردان،
قلمرو زبانی: موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند. (وندی) / با گهر: دارای اصل و نسب
قلمرو فکری: بعد از آن گفت: ای روحانیان پر هنر اصیل و خردمند ...

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است
قلمرو زبانی: را: فک اضافه (بدل از کسره) (در نهانی یکی دشمن من است) روشن: آشکار معلوم
قلمرو فکری: یک نفر دشمن پنهانی من است که همه شما خردمندان از این موضوع آگاهی دارید و می دانید

۹- به سال اندکی و به دانش بزرگ گوی، بدنژادی دلیر و سترگ
قلمرو زبانی: به سال اندکی: کم سن و سال است. / گو: پهلوان / دلیر: شجاع / سترگ: بزرگ، جنگجو
قلمرو فکری: (آن دشمن من) از نظر سن کوچک است و اما از نظر دانش بزرگ، پهلوانی جنگجو است

۱۰- یکی محضر اکنون نباید نوشت که جز تخم نیکی، سپهبد نکشت
قلمرو زبانی: محضر: گواهی نامه، استشهاد نامه / سپهبد: سردار لشکر، منظور «ضحاک» است
قلمرو ادبی: تخم نیکی: تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) اگر چه می توان به تعبیری آن را استعاره گرفت (نیکی مانند گیاهی است که تخم دارد و آن را می کارند)
قلمرو فکری: اکنون باید گواهی نامه ای نوشته شود که من (ضحاک) فقط کارهای نیک انجام داده ام.

- ۱۱- ز بیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان
قلمرو زبانی: بیم : ترس / راستان: انسان ها ی درست / همداستان: هم رای و هم نظر (هم + داستان =
 وندی)
قلمرو ادبی: مجاز: بر آن کار : گواهی نامه
قلمرو فکری: از ترس ضحاک همه بر آن استشهد نامه هم نظر شدند (که ضحاک فقط کار نیک کرده است)
 ۱۲- بر آن محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر
قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان
قلمرو ادبی: مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه . / استعاره: ازدها ، منظور ضحاک است
قلمرو فکری: همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.
 ۱۳- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه برآمد خروشیدن دادخواه
قلمرو زبانی: هم آن گه : همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه : بارگاه / برآمد : به گوش رسید
 دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم (دادخواهنده) منظور « کاوه » است
 خروشیدن دادخواه : نهاد
قلمرو ادبی: استعاره: - شاه « استعاره از ضحاک
قلمرو فکری: ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.
 ۱۴- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند
قلمرو زبانی: ستم دیده : صفت مفعولی. / او : ضحاک / بر: نزد ، کنار / ش : مفعول (بر نامداران او را
 بنشانند) مضاف الیه (نزد نامدارن او نشانند)
قلمرو ادبی: مجاز : ستم دیده « کاوه »
قلمرو فکری: کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند
 ۱۵- بدو گفت مهتر به روی دژم که بر گوی تا از که دیدی ستم؟
قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ تر / دژم: خشمگین / که : حرف ربط که : ضمیر پرسشی (جناس تام)
قلمرو فکری: ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت : بگو تا از چه کسی ستم دیدی (تا حسابش را برسم)
 ۱۶- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهانم کاوه دادخواه
قلمرو زبانی: شاهانم : منادا / کاوه دادخواه : مسند
قلمرو ادبی: کنایه : دست بر سر زدن : اظهار ماتم کردن و اعتراض کردن
قلمرو فکری: کاوه فریاد و زد و اظهار غم و اندوه و اعتراض کرد که ای شاه من کاوه دادخواه هستم...
 مفهوم: دادخواهی و تظلم خواهی کاوه
 ۱۷- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم
قلمرو زبانی: یک مرد آهنگر بی زیان : سه ترکیب وصفی (سه : صفت شمارشی - آهنگر / بی زیان: صفت بیانی)
 مصراع اول : مسند

قلمرو ادبی: استعاره : آتش = ظلم و ستم

ایهام تناسب: آتش : الف - ستم ب - آتش معمولی که با واژه « آهنگر » تناسب دارد. منظور شاعر « ستم » است
قلمرو فکری: من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۸- تو شاهی و گر اژدها پیکری ببايد بدین داستان داوری

➤ قلمرو زبانی: حرف ربط هم پایه ساز / گر: یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها ، تنومند / داستان: موضوع /
 داوری: قضاوت

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی.

قلمرو فکری: اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۹- که گر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی: هفت کشور: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری: اگر تو پادشها تمام جهان هستی ، چرا همه رنج و سختی ها به ما می رسد

۲۰- سپهد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن ها شنید

قلمرو زبانی: گفتار : سخن (وندی : گفت « بن ماضی » + ار) سپهد: فرمانروا منظور ضحاک

قلمرو ادبی: حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی)

قلمرو فکری: ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت و سخنان تند و تیز کاوه شگفت زده شد.

۲۱- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بچستند پیوند او

قلمرو زبانی: بدو: « د » واج میانجی به خوبی: قید (واژه وندی)

قلمرو فکری: فرزند کاوه را با خیر و خوبی به او برگرداندند

۲۲- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی: را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی

قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری: پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأیید کند

۲۳- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی: همه محضر: ترکیب وصفی / سبک : به سرعت (قید)

قلمرو فکری: وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۴- خروشید: « کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی: پایمردان: دستیاران حکومت / دیو : ضحاک / گیهان خدیو : خداوند جهان

قلمرو ادبی: استعاره : دیو = ضحاک / کنایه : دل بریدن = نترسیدن

قلمرو فکری: کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: « ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی

که از خدای جهان نمی ترسید

۲۵- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

قلمرو زبانی: همه : ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی: کنایه : دل سپردن = قبول کردن

قلمرو فکری: با قبول کردن سخن ها ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

۲۶- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا

قلمرو زبانی: برنمی اندیشم : نمی ترسم (اندیشه : ترس) بدین محضر اندر : آوردن دو حرف اضافه برای

یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم)

قلمرو فکری: این استشهاد نامه را امضا نمی کنم ، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۷- خروشید و برجست لرزان ز جای بدریید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی: حرف ربط / لرزان : قید سپردن: پایمال کردن ، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهاد

نامه

قلمرو فکری: کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصابیت می لرزید بلندشدو استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا

انداخت

۲۸- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی: انجمن شد : جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است.

قلمرو ادبی: مجاز : بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری: وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد ، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند

۲۹- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی: مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام : داد : الف- حق و عدالت ب- فریاد و اعتراض

قلمرو فکری: کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد .

۳۰- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی: کاهنگران : که آهنگران / پشت پای: روی پا ، سینه پا / زخم : ضربه / درا : زنگ ، پتک

آهنگران

قلمرو فکری: کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک ، به روی پای خود می بندند ...

۳۱- همان کاوه ، آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی: همان : نیز

قلمرو ادبی: کنایه : گرد برخاستن = آماده قیام شدن

قلمرو فکری: به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۲- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

۳۲ و ۳۳ موقوف المعانی

قلمرو زبانی: همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشانهٔ صفت فاعلی است

نامداران: وندی- مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری: کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

۳۳- کسی کاو هوای فریدون کند / دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی: هوا: هوا داری، طرفداری

قلمرو ادبی: کنایه : « هوای کسی کردن» کنایه از « طرفداری کردن » / کنایه : « دل کندن» کنایه از « رها کردن » /

تضاد : هوای کسی کردن / دل کندن

قلمرو فکری: کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سرپیچی می کند.

۳۴- بپویدد کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی: بپویدد: برخیزید ، حرکت کنید / مهتر: بزرگتر ، ضحاک / آهرمن: اهریمن ، شیطان

جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را : فک اضافه « بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی: تشبیه: این مهتر اهریمن است

قلمرو ادبی: قیام کنید(حرکت کنید- برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند است.

۳۵- همی رفت پیش اندرون مرد گرد / جهانی برو انجمن شد نه خرد

قلمرو زبانی: همی رفت : ماضی استمراری / پیش اندرون : نشانهٔ سبک قدیم / گرد : پهلوان / جهانی

برو انجمن شد : مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خُرد : کوچک (از نظر املائی دقت شود با واژهٔ « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو فکری: مرد پهلوان (کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۶- بدانست خود کافریدون کجاست / سراندر کشید و همی رفت راست

قلمرو فکری: کاوه می دانست که فریدون کجا است ، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۷- بیامد به درگاه سالار نو / بدیدندش آن جا و برخاست غو

قلمرو زبانی: سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ ، فریاد

قلمرو فکری: کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

۳۸- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید / جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی: مجاز: گیتی/ جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری: فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۳۹- همی رفت منزل به منزل چو باد / سری پر ز کینه ، دلی پر ز داد

قلمرو فکری: فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینه ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

۴۰- به شهر اندرون هر که برنا بدند / چو پیران که در جنگ ، دانا بدند

قلمرو زبانی: به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم ، نشانه سبک قدیم / برنا: جوان

قلمرو فکری: همه مردم شهر از پیر و جوان ...

۴۱- سوی لشکر آفریدون شدند / ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند (مصراع اول) : رفتند / شدند : (مصراع دوم)

قلمرو فکری: به سوی لشکر فریدون رفتند و از قید و بند ضحاک آزاد شدند

۴۲- پس آن گاه ضحاک شد چاره جوی / ز لشکر سوی کاخ بنهاد روی

قلمرو زبانی: خوار: پست ، ذلیل / هیون: شتر تند رو ، شتر بزرگ / زار: ناتوان

قلمرو فکری: ضحاک را در حالی که خوار و ذلیل شده بود و ناتوان بود بر پشت شتری تند رو افکندند

۴۳- ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد / بیامد فریدون به کردار باد

قلمرو زبانی: پی: پا ، قدم / کردار: مثل ، مانند

قلمرو ادبی: اغراق و مبالغه: حرکت مثل باد فریدون

قلمرو فکری: وقتی ضحاک از بلندی کاخ به سمت پایین آمد و قدم در زمین کاخ نهاد (از بلندی کاخ فرود آمد

) فریدون مثل باد با سرعت تمام خود را به او رساند .

۴۴- بر آن گرز گاو سر دست برد / بزد بر سرش ترگ ، بشکست خرد

قلمرو زبانی: گرز: گرز ، از ابزارهای جنگی قدیم ، عمودی از جنس آهن و یا هر فلزی که سنگین بوده باشد ،

کوپال ، عمودی از جنس آهن ، گرز گاو سر: گرز مخصوص فریدون که سر آن به شکل سر گاو بوده (

احتمالا یکی از دلایل اینکه سر این گرز فولادی به شکل سر گاو یا گاومیش بوده می تواند نوعی احترام و

ارزش به نقش مهم « برمایه » یعنی آن گاو معروفی که مادر فریدون او را به شیر آن پروراند ، باشد) /

ترگ: کلاه خود ، کلاه جنگی که برای محافظت از آسیب در جنگ بر سر می گذارند از جنس فلز یا هر جنس

مقاوم دیگر .

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: « برد و خرد » / واج آرایی: تکرار واج صامت «گ» ، «ر» ، «ب» و «س» /

مراعات النظیر: گرز گاو سر ، بزد ، سرش ، ترگ

قلمرو فکری: فریدون دست به آن گرز گاو سر برد و با آن بر سر ضحاک کوپید و کلاه خود او را بر سرش خرد

کرد . (شکست ضحاک در جنگ رویاروی با فریدون)

۴۵- بیاورد ضحاک را چون نوند / به کوه دماوند کردش به بند

قلمرو زبانی: نوند: اسب تند رو ، مطلق اسب (کنایه از تند و سریع) / به بند کردن: اسیر و زندانی کردن /

«ش» در کردش: مفعول است

قلمرو ادبی: تشبیه: مانند کردن فریدون به اسب تیزرو.

قلمرو فکری: فریدون مانند اسب تندرویی ضحاک را به کوه دماوند آورد و در آن جا به بند و زندان کشید .

۴۶- از او نام ضحاک چون خاک شد جهان از بد او همه پاک شد

قلمرو زبانی: همه: کلاً، تماماً، سراسر /

قلمرو ادبی: تکرار: ضمیر « او » تکرار شده / تشبیه: مانند کردن نام ضحاک به خاک، وجه شبه بی ارزش بودن و زیر پا قرار گرفتن است .

مجاز: « جهان » منظور سرزمین ایران و مناطق تحت سیطره ضحاک است . / جناس ناهمسان: « خاک و پاک »

قلمرو فکری: نام و اعتبار ضحاک از قیام فریدون و به دست او بی ارزش و نابود شد و دنیا از بدی های او پاک گشت . / « او » در مصراع اول: فریدون و « او » در مصراع دوم: ضحاک

کلاسگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی ۱ - در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (گواهی نامه ، استشهاد نامه) درای (پتک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه « گر » در چه معنایی به کار رفته است؟ (یا) تو شاهی و گر ازدها پیکری/ ببايد بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: « فتراک، برگستوان »

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: « کثیف و سوگند »

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: « شادی، خنده »

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: « سپر، یخچال »

* هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟

پذیرش (پ) سوفار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی ۱ - برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

* زمینه ملی

* زمینه قهرمانی

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

۳- هر یک از واژه های مشخص شده ، مجاز از چیست ؟

* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار

* از آن چرم ، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر ، « درفش کاویانی » در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس

به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی سنایی

قلمرو فکری ۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی: فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید استشهاد نامه را پاره کرد وزیر پا انداخت .

مفهوم: کاوه دادخواه عدل و انصاف دروغین ضحاک را نپذیرفت و با رفتارش ، به ستمگری او گواهی داد .

۲- مارانی که بر دوش ضحاک رویدند ، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم پیشگی او .

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت درد ناکی که به واسطه ستم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رها کردن خلق ستم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود . (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس ، « پایمردان دیو » چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک او را دستگیری و ظلم و ستم او را در حق مردم بی گناه تایید می کردند . و کمک می کردند تا اوبه حکومت ضالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک ستمگرو ظالم است ، اعتراضی به او نمی کردند .

کاردانیگنج حکمت

کشتی گیری بود که در زور آزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بر بستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه کشتی گیر از کناره ای در آمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زوربازویی که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر بر آمد. در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم. گفتم: «علم در همه بابی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

قلمرو زبانی: شهره: مشهور/ بدر: ماه شب چهارده / هلال: ماه نو. ماه دو شبه تا شب هفتم / زال: نام پدر رستم و دستان لقب زال

گردون: آسمان الحاح: پافشاری تفرج: گردش نفیر: فریاد ناله و زاری فایق: برگزیده مجرد: تنها لاف خودستایی

قلمرو ادبی: ایهام تناسب: دستان ۱- دست ها ۲- لقب زال زال: ۱- پیرفروتوت ۲- نام پدر رستم

حیران شدن خلق: اغراق و کنایه از درمانده و ناتوان شدن مردم لاف زدن کنایه از ادعای بیهوده

قلمرو فکری: معنی بیت اول: وقتی در برابر جوانان به نبرد برمی خاست حتی از آسمان پیر و حيله گر توانا تر بود: «علم در همه بابی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»: دانش در هر مبحثی شایسته است و انسان دانا در آن مبحث بر دیگران چیره است ولی استعداد به تنهایی فقط حسرت روزگار را به همراه دارد.

معنی بیت دوم: اگرچه زور و توانایی داشته باشی تا زمانی که آگاهی از کاری نداشته باشی به راحتی نمی توانی در آن کار اظهار قدرتمندی کنی.

درس سیزدهم حملة حیدری

۱- دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اول که بندد کمر

قلمرو زبانی: نظر: چشم / کینه: جنگ، دشمنی

قلمرو ادبی: کنایه: «گشوده نظر» کنایه از «منتظر ماندن» / «کمر بستن» کنایه از «آماده شدن»